

امکان برائت عایشه را از اتهام مشکل کرده بود. دلائل و جهات مذکور بشرح زیر میباشند:

- ۱- محمد قبل از مسافرت مذکور، زینب همسر زیبای پسر خوانده اش را به عقد ازدواج خود در آورده و این موضوع حسادت عایشه را تحریک کرده بود.
- ۲- پس از اینکه محمد، طایفه کوچک «بنی مصطلق» را قلع و قمع کرد، بر طبق معمول مردان و زنان آن اسیر و به انضمام اموالشان بعنوان غنائم جنگی بین لشکریان محمد تقسیم شدند. رئیس طایفه مذکور بنام «حارث» دارای دختر بسیار زیبایی بود بنام «جویریة» که زیبایی او هر مردی را مفتون وی میکرد. «جویریة» علاوه بر زیبایی سحرانگیز، زن با هوشی بود و میدانست که محمد در برابر زیبایی زنان زود تسلیم میشود. بنا بر این شخصاً برای ملاقات محمد به خانه او رفت. عایشه در را برویش باز کرد و با دیدن زیبایی او، پیش بینی کرد که وی احتمالاً رقیب تازه زنان حرمسرای محمد و یکی از اعضای حرمسرای محمد خواهد شد.^۱

پیش بینی عایشه بزودی به تحقق پیوست. زیرا «جویریة» محمد را ملاقات و از او تقاضا کرد ترتیبی دهد که بهای آزادی او به شخصی که قرار بود ویرا در اختیار داشته باشد پرداخت شود و وی از اسارت نجات یابد. محمد به وی اظهار داشت: «من پیشنهاد بهتری برایت دارم.» «جویریة» پرسش کرد: «چه پیشنهادی؟» محمد پاسخ داد: «من بهای آزادی ات را می پردازم و ترا به عقد خود در می آورم.»^۲ «جویریة» پیشنهاد محمد را قبول کرد و به عقد ازدواج او درآمد. هنگامی که انصار و مهاجرین مشاهده کردند که محمد با «جویریة» ازدواج کرد و «حارث» رئیس قبیله «مصطلق» عنوان پدر زن محمد را پیدا کرد،

1- Martin Lings, *Muhammed, His Life Based on the Earliest Sources* (London: George Allen & Unwin, 1983), p. 242.

کلیه اسرای خود را آزاد کردند.

عایشه گفته است: «من هیچ زنی را نمی شناسم که به اندازه (جویریة) برای افراد قبیله اش مفید واقع شده باشد.»^۱

بدیهی است که واقعه ازدواج محمد با «جویریة» و ورود او به حرمسرای محمد، بشدت حسادت عایشه را تحریک و روح او را جریحه دار کرده و چه بسا با ایجاد واقعه عقب ماندن از قافله قصد انتقامجویی از محمد را داشته است.

۳- با علاقه ای که محمد به عایشه داشت برای مردم باور کردنی نبود که او از حال عایشه غافل بماند و بدون وی حرکت نکند. مگر اینکه تبانی عایشه با صفوان قوی تر از آن بوده باشد که محمد بتواند در این باره چاره ای بیاندیشد.

۴- هنگامی که کجاوه را روی شتر گذاشته اند، چگونه وزن عایشه را احساس نکرده و متوجه نشده اند که عایشه در کجاوه وجود ندارد.

چون صحت و یا کذب اتهام عایشه بغیر از آیه هائی که محمد در این باره نازل کرد هیچگاه معلوم نشد، ممکن است عایشه بیگناه بوده و خواسته است صحنه سازی کرد کانه وزنانه ای بوجود آورده تا محمد را بعلت زن بازیهای بی اندازه اش ناراحت کند.

بهر حال، در جریان این ماجری «عبداله بن ابی» که رهبر منافقین^۲ مدینه بود قریش و یهودیها با کمک او میخواستند پس از خروج محمد از مدینه به مسلمانین حمله کنند، به پیشنهاد محمد مجبور شد فرماندهی جنگی سپاه او را برعهده بگیرد. محمد بدین ترتیب «عبداله بن ابی» را بعنوان فرمانده قشون مسلمین با خود برد و در نتیجه منافقین در مدینه بدون رهبر ماندند و قریش و یهودیها موفق نشدند در غیاب محمد نقشه خود را برای حمله به مسلمانان بمورد اجرا بگذارند.

۱- مأخذ بالا، همان صفحه.

۲- «منافقین» افرادی از اهالی مدینه بودند که در ظاهر به قبول اسلام تن در میدادند، ولی با اعمال و

رفتار سیاسی محمد مخالفت میورزیدند.

«عبداله بن ابی» از شکست طایفه «بنی مصطلق» بدست نیروهای اسلام، به - خشم آمد و تصمیم گرفت، قبل از اینکه محمد موفق شود به مدینه مراجعت کند، او را از بین ببرد، ولی محمد از ماجری اطلاع حاصل کرد و نقشه او را خنثی کرد.

«عبداله بن ابی» برای مخالفت با محمد از پای نشست و به اتفاق حمینه خواهر زینب، دختر عموی پیامبر؛ «حسان ثابت» شاعر معروفی که بر ضد محمد هجو میگفت و «مسطح» رسوایی عایشه را با شاخ و برگ در شهر منتشر کردند.

محمد از واقعه مذکور و مخصوصاً از شیوع خبر مذکور در شهر سخت ناراحت شد و اگرچه کنیز عایشه بر براثت او سوگند خورد، ولی این کار برای رفع اتهام عایشه کافی نبود. سر انجام سوره نور بر محمد نازل شد که از آیه ۳ تا ۲۶ آن درباره واقعه مذکور حکم نازل کرده است.

وقایع مذکور و گفتار و کردار افرادی که حوادث مذکور را بوجود آوردند، بوضوح نشان میدهد که محمد حتی نزد پیروانش نیز اهمیت و اعتبار یک پیامبر الهی را نداشت و آنچه مداحی هائی که درباره او بعمل آمده، پس از وفاتش انجام گرفته است.

اسلام در واقع هنگامی بصورت دین درآمد که اعراب وارد سرزمین های مغلوب شدند و با ملت هائی که در جنگ شکست خورده بودند، آمیزش پیدا کردند. پس از اینکه اسلام با ضرب شمشیر به کشورهای مغلوب صادر شد، خارجیان مسلمان شده مانند سوریه ای ها، ایرانیها و مصریها تاریخ و ایدئولوژی اسلام را با استفاده از میراثهای فرهنگی خود از تقالید ریزی کردند و با اندیشه گریهای خود در آن روح دین و عرفان دمیدند.

دین موسی، آئین مبارزه با زشتی های انسان و تقویت اصول اخلاقی او بود. مسیح افراد انسان را به پرهیزکاری و پاکدامنی ترغیب میکرد. او به اتباعش توصیه میکرد، تعذیبات دیگران را فراموش کنند و به همسایه خود هر که باشد، محبت کنند. او میگفت: «هر کسی که به ضرب شمشیر پیروز شود، به ضرب شمشیر نیز نابود خواهد شد.» اما محمد گفت: «شمشیر هم کلید بهشت و هم کلید دوزخ

خواهد بود.»^۱

«ساکیامونی» و یا بودا، رهبر اخلاقی خردمندی بود که هدفش توسعه ارزشهای معنوی بشریت بود. بطور کلی کلیه رهبران مذهبی جهان، تعلیمات خود را بر پایه آموزش اصول اخلاقی قرار دادند، نه زور. ولی در آئین محمد زور و سیاست بر بسط اصول اخلاقی برتری دارد. محمد یک رهبر حزبی بود که هدفش را بر پایه کسب قدرت مادی پایه‌گذاری کرده بود و وسیله رسیدن به این هدف را زور و جنگ میدانست. او با مخالفانش با آتش و شمشیر رفتار میکرد، نه با آموزشهای اخلاقی و معنوی. منطقی محمد با مخالفانش عبارت بود از: «یاایمان بیاورید، یا برده شوید و یا بمیرید.» هنگامیکه مردم از او خواستند که برای اثبات نبوتش مجزه بیاورد، او به پیروزی اش در جنگ اشاره کرد و گفت «من در جنگ پیروز میشوم، پس خدا با من است.» محمد در واقع یک جنگجو بود، نه یک مبلغ اصول و ارزشهای اخلاقی و معنوی.

محمد نه تنها متعرض اصلاح اخلاقیات بشر نشد، بلکه از نقاط ضعف اخلاقی مردم برای حصول اهدافش بهره‌برداری کرد. بهمین دلیل او نه تنها، تعدد زوجات را که در واقع سند اسارت زنان بوسیله مردان است منع نکرد، بلکه خود قهرمان تعدد زوجات شد. او نه تنها مانند مسیح در کمک به همسایه آیه ای نیاورد، بلکه بردگی و صیغه را بر رسمیت شناخت. در فرهنگ مذهبی محمد، مومن کسی است که اسلام بیاورد، نه فردی که دارای ارزشهای اخلاقی باشد. اسلام نیز دکتربینی نیست که نقاط ضعف اخلاقی و معایب افراد را اصلاح کند، بلکه آئینی است که افراد مردم را وادار به اطاعت از محمد، پیغمبر خدا میکند تا او بتواند به هدفهایش دست یابد.

برتراند راسل یکی از چهره‌های فلسفی قرن بیستم که عنوان فیلسوف قرن به او

1- Essad Bay, *Mohammed: A Biography* (New York: Longmans, Green & Co., 1936), p. 177.

داده شده، مینویسد:

«اگرچه اعراب قسمت مهمی از دنیا را تحت عنوان مذهب نوتسخیر کردند، اما آنها یک نژاد خیلی مذهبی نبودند، بلکه هدف فتوحات آنها غارت و چپاول و اندوختن ثروت بود، نه توسعه مذهب. دلیل اینکه تعدادی جنگجوی محدود عرب موفق شدند به آسانی بر جمعیت عظیمی از دنیا که دارای تمدن عالی تر و مذهب خاص خودشان بودند حکومت کنند، آن بود که جنگجویان حاکم از معتقدات مذهبی عمیقی برخوردار نبودند و میانی ایدئولوژیکی آنها از جمع آوری ثروت و کسب قدرت بنیان گرفته بود.

اما ایرانیها بر عکس از ابتدای تاریخ خود قومی بی نهایت مذهبی و بشدت متفکر بودند. لذا بعد از حمله اعراب و صدور اسلام به کشور مذکور، ایرانیان از اسلام صافدیده عرب، دینی بمراتب جالب تر، مذهبی تر و فلسفی تر از آنچه که بوسیله خود پیغمبر و اصحابش توانسته بود تصور شود، بوجود آوردند.»^۱

«لئون کاتانی» از شرق شناسان برجسته و مشهور گفته است: «هدف اعراب از جنگ با ایران، حد اقل تا زمان ابوبکر به چنگ آوردن غنائم بود، نه برانداختن امپراطوری ایران.»^۲

مؤلف «فتوح البلدان» مینویسد: «در جنگ قادسیه سپاه مسلمانان بین نه تا ده هزار مرد بود و چون نیازمند علف و طعام میشدند، گروهی سوار روانه میکردند و آنان در فراسوی فرات به غارت می پرداختند...»^۳

از مجموع کلیه نوشته های مذکور و مطالبی که در فصول بعد به تشریح آنها خواهیم پرداخت، این نتیجه حاصل میشود که تظاهر به واجد بودن مقام نبوت برای محمد و میله ای برای کسب قدرت و شوکت بوده و در راه نیل به این هدف هر نوع

1- Bertran Russell, *A History of Western Philosophy* (New York: Simon & Schuster, 1945), p. 421.

۲- سائنامه اسلام (میلان: ۱۹۱۲)، جلد دوم، صفحه ۹۱۵ فقره ۱۵۳

۳- امام احمد بن یحیی البلاذری، *فتوح البلدان*: بخش مربوط به ایران، ترجمه دکتر آذرنوش آذرنوش (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۶۶)، صفحه ۵۵

عمل غیر اخلاقی برای محمد و پیروانش مشروع تلقی می‌شده است. عبارت دیگر بجای اینکه محمد مأمور رسانیدن ندای حق و حقیقت به افراد مردم و اصلاح و ارشاد اخلاقیات و تقویت ارزشهای معنوی آنها بشود، در جهت ارضای تمایلات نفسانی و دنیوی و کسب جاه و قدرت برای خویش گام برداشته است.

*



تصویر بالا، چهره واقعی علی بن ابیطالب، پسر عم، داماد، یار نزدیک، مدبر اجرایی محمد، خلیفه چهارم و امام اول شیعیان می‌باشد. بنا بر عقیده پیروان تشیع، محمد شخصاً علی را به جانشینی خود تعیین کرده است.

این فرتور را هننگی نامند «پاسداران جمهوری اسلامی» از روی فرتوری که در نمایشگاه باستانی (موزه) لندن وجود دارد نسخه برداری و بجای رسانیده است.

فصل دوم

آیا محمد سواد خواندن و نوشتن داشته است؟

به «آگاتون» عزیزبگو، سقراط را میتوانی به -
آسانی زد کنی، ولی حقیقت را نمیتوانی
انکار کنی.
سقراط

موضوع با سواد و یا بیسواد بودن محمد، آورنده قرآن قرنهایست مورد بحث
دانشمندان و محققین قرار دارد. مسلمانان همیشه با سواد بودن محمد را انکار کرده -
اند تا بدینوسیله بتوانند قرآن را معجزه یک پیامبر بیسواد قلمداد کنند. آیا محمد از
هنر خواندن و نوشتن برخوردار بوده و یا از این توانائی محروم بوده است؟ درمباحث
این فصل با بررسی عمیق اسناد و مدارک معتبری که در این باره وجود دارد،
کیفیت و واقعیت این موضوع، مورد یک بحث تحلیلی قرار خواهد گرفت.
اگرچه بطوریکه در فصل هفتم خواهیم دید، قرآن پر از مطالب متضاد و
تناقضات آشکار و غیر منطقی بوده و بعضی از متون و احکام آن در سطحی تدوین
شده که الهام آنها را از منابع الهی، معنوی و متافیزیک منتفی میسازد، با این

وصف قرآن را میتوان یک اثر بدیع فلسفی، ادبی و مذهبی در شبه جزیره عربستان در قرن هفتم میلادی دانست. مطالب، کلمات و عبارات جذابی که در قرآن بکاررفته، ساختمان دستوری عبارات و جمله های آن و بعضی متون نغز و آموزنده قرآن همه حاکی از آنست که کتاب مذکور محصول مغز یک مؤلف مطلع و متبحر بوده است. بنا بر این اگر قرآن را با آنچه خصوصیات آن که برایش ذکر شد، کار یک آدم بیسواد بدانیم، باید بطوریکه محمد خود گفته است، آنرا یک معجزه تلقی کنیم.

البته مسلمانان عقیده دارند که محمد سواد خواندن و نوشتن نداشته است، ولی بدیهی است که این طرز فکر از معتقدات دینی و عقاید جزمی و تعبدی آنها ناشی میشود و در مطالب این فصل با استناد به مدارک و دلایل محکم و مستند به بررسی واقع بینانه این موضوع خواهیم پرداخت.

اندکی توجه منطقی به اوضاع و احوال فرهنگی زمان قبل از ظهور محمد بعنوان پیامبر، واقعیت باسوادی و یا بیسوادی او را برای هر فرد روشنگری محقق میسازد. اگر به محصولات ادبی عصر قبل از محمد و مخصوصاً اشعاری که بوسیله شعرای آن دوره سروده شده توجه کنیم، خواهیم دید که اصول و قواعد دستور زبان در آن زمان در عربستان بسیار پیشرفته بوده و اهل فصاحت و بلاغت از فن نطق و خطابه شگفت انگیز و تحسین آمیزی برخوردار بوده اند.

در زندگی اعراب قبل از اسلام، بر طبق نوشته های معتبر، شعر اهمیت فراوانی داشته و یکی از نیازهای حیاتی زندگی مردم شبه جزیره عربستان بشمار میرفته است. «کلمان هوارت» دانشمند عرب شناس مشهور اروپائی میگوید، عرب بادیه زندگی خود را در چهار عامل جستجو میکرد: اول شتر، دوم خیمه، سوم شمشیر، چهارم شعر.^۱

شعر یعنی کلام موزون و مسجع و مقفی مانند شتر و خیمه و شمشیر برای عرب از نیازهای حیاتی زندگی بشمار میرفت و هرگاه کسی کلام موزون را با لحن خوش میخواند، بدون تردید اعراب بادیه رامجنوب میکرد. بهمین دلیل است که

1- Clement Huart, *A History of Arabic Literature* (London: 1903).

محمد برای خواندن قرآن به تقلید از یهودیها، لحن مستجع و موزون بکار میبرد و خود در جنگها آیات قرآن را بطور موزون و با لحن خوش میخواند و بدینوسیله سربازان اسلام را برای جنگ با دشمن تشجیع و به آنها آمادگی و حرارت بیشتری می بخشید.

اعراب حالات و احساسات گوناگون انسانی مانند خوشی، ناخوشی، شادی، غم و یا اندوه را در قالب شعر تجلی میداده اند. اعراب تجلیات تأثر را در اشعار «زهیر» حالت خشم را در اشعار «اعشی»، احساس وحشت را در اشعار «نابغه» می یافتند و هنگامی که میخواستند برای حمله به دشمن در خود جرأت و شهامت لازم را احساس کنند، با اشعار «عنتره» شروع به رجز خوانی میکردند.^۱ شعر در زندگی اعراب عصر جاهلیت به اندازه ای اهمیت داشت که هر سال در بازار مکاره، شعرای عرب سخنوری میکردند و هر شاعری که اشعارش بیشتر مورد توجه مردم قرار میگرفت، از طرف آنها تجلیل میشد و اشعارش را باخط زرین روی پارچه ای ابریشمین مینوشتند و برای مدت یکسال آنرا از دیوار کعبه می آویختند و بهمین مناسبت اشعار مذکور را معلقات میخواندند. در آن زمان شعر به اندازه ای در روحیه مردم عرب تأثیر داشت که معمولاً اعراب با اشعار نغز و نافذ خود میتوانستند در روان و افکار مردم تأثیر کنند و آنها را برای قبول خواست های خود آماده سازند.

«امری القیس» یکی از شعرای معروف عرب در دوره جاهلیت است که اشعارش از دیوار کعبه آویخته بود و بطوریکه عایشه یکی از همسران محمد نقل کرده است، محمد بقدری شیفته اشعار شاعر مذکور بود که تمام ابیات قصیده طولانی «امری القیس» را از بر داشت. بعلاوه «ابن هشام»، «ابوداود»، «ابن حنبل»، «حمیداله» و «ابن سعد» که از محققان تاریخ اسلام و زندگی محمد هستند، همه گفته اند که محمد به شعر بسیار علاقمند بود و گاهی اوقات اشعار

عرب را بر زبان می آورده است.^۱

شواهد و دلایل مذکور حاکی است که محمد نمیتوانسته است مرد بیسوادی باشد، بلکه از سواد ادبیات کافی برخوردار بوده و استعداد خاصی اوتوأم با اندیشه - گریها و در خود فرو رفتن هایش از زمان کودکی بعد، کیفیت ذهنی او را برای خلق احکام و متون قرآن و اندیشه نبوت آماده کرده بوده است.

نکته مهم در بحث درباره سواد محمد آنست که وی بطور یقین میل نداشته است، مردم از مطالعاتی که او برای کسب اطلاعات و معلومات لازم جهت اجرای هدفی که در سر داشته میکرد، اطلاع حاصل کنند، زیرا میخواسته است آنچه را که در آینده برای مردم بعنوان کلام خدا نازل میکند، جنبه الهی و مافوق طبیعی داشته باشد. او قصد داشت از جانب خدا کتاب دینی مقدسی را برای اعراب نازل کند که بالاتر از کتب مقدسی باشد که موسی و عیسی برای یهودیان و مسیحیان از طرف خدا نازل کردند. پیامبران اسرائیل پیوسته به پیروانشان وانمود کرده بودند، آنچه را که درباره احکام دینی و الهی بیان میدارند از جانب خدا به آنها الهام شده و نمیتوان آنها را در کتب و نوشتجات عادی یافت. محمد نیز از روزی که خود را مبعوث خدا معرفی کرد تا روز مرگ میخواسته همین اثر را در پیروانش بوجود بیاورد.

باید توجه داشته باشیم «سنت پاول» یکی از حواریون بزرگ مسیح و از مؤلفان عهد جدید، متون انجیل را مطالعه و با پیروان و معاشران مسیح نیز درباره آنها سخن گفته بود، ولی در هیچیک از نوشته هایش به این موارد اشاره ای نکرده و بلکه وانمود کرده است آنچه را که در عهد جدید آورده، بوی الهام شده است. وی بکرات گفته است:

«من هیچگاه با گوشت و خون مشورت نکردم.» (گالاشینز ۱۶-۱)، «آنهاشی که صاحب شهرت و منزلت بودند، هیچ مطلبی در اختیار من قرار ندادند.» (گالاشینز ۲-۶)

محمد نیز همین روش را بکار برد. وی وانمود کرد که قرآن از سوی خدا برایش نازل شده و افکار و عقاید متفکران زمان و یامتون کتب و نوشتجات موجود در آنها نقشی نداشته است.

بدیهی است که محمد قبل از ظهور، مدت طولانی خود را جهت ایفای نقشی که در سر می پرورانیده آماده کرده بوده است. اگرچه خانواده هاشم که محمد در آن پا بعرضه وجود گذاشت، از ثروت و یا نفوذ قابل توجهی برخوردار نبود، ولی یکی از خانواده های محترم مکه بشمار میرفت. پدر بزرگ محمد، بنام عبدالمطلب و عمویش، ابوطالب که تربیت و سرپرستی محمد را برعهده داشتند، به یقین مانند سایر خانواده های معروف مکه او را مورد تعلیم و تربیت قرار داده بودند. توجه به این واقعیت که خدیجه تاجر ثروتمند مکه (که بعداً به عقد ازدواج محمد درآمد)، او را سرپرست امور تجارتی خود کرد، تردیدی باقی نمیگذارد که محمد از سواد کافی برخوردار بوده است. همچنین بدون شک میتوان گفت که محمد سالها قبل از ادعای نبوت با دانشمندان و فضیلاى اسرائیل در تماس بوده، متون تورات و انجیل و سایر کتب و نوشتجات مربوط را مطالعه و خود را برای ادعای نبوت آماده کرده بوده است. منتها پس از ادعای نبوت محمد به مطالبی که بوسیله مطالعه و آموزش تحصیل کرده بود، رنگ الهامات الهی و آسمانی زده و آنها را بعنوان کلام خدا به مردم معرفی کرده است.

بطور کلی مسلم است که در زمان تولد محمد هنر خواندن و نوشتن نسبتاً در مکه معمول بوده است. بعضی از مسلمانان گفته اند، خواندن و نوشتن تا زمان «حارب» پدر ابوسفیان، یکی از بزرگترین مخالفان محمد در مکه معمول نبود و حارب این هنر را در سال ۵۶۰ در مکه مرسوم داشت. اما نه تنها دلیلی برای اثبات این مدعی وجود ندارد، بلکه دلائل و مدارک زیادی نیز در دست است که در زمان محمد خواندن و نوشتن در مکه معمول بوده است. زیرا مدتها قبل از ظهور محمد روابط نزدیک بین مکه و یمن بوسیله کاروانهای تجارتی وجود داشت و قرنهای قبل از آن سواد خواندن و نوشتن در یمن متداول بود. دلیل دیگر آشنا بودن مردم با خواندن و نوشتن در هنگام ظهور محمد در مکه آنست که مدرکی وجود دارد که

حاکی است عبدالمطلب، جد محمد در زمان جوانی، در حدود سال ۵۲۰ قبل از میلاد نوشته ای به مدینه ارسال و از اهالی مدینه تقاضای کمک نموده است.^۱ بعلاوه در حدود دو پست سال قبل از هجرت، یهودیها و مسیحیانی که در مجاورت مکه بسر میبردند از هنر خواندن و نوشتن برخوردار بوده اند.

«مویر» یکی از محققان معتبر و معروف اسلام شناس می نویسد: «تردید نیست که سواد نوشتن مدتها پیش از ۵۶۰ قبل از میلاد در مکه معمول بود. یادداشت های مکشوفه ثابت میکند که نوشتن عربی در سالهای ابتدای ظهور محمد در مکه مرسوم بود. من نمیتوانم فکر کنم که حتی فقیرترین افراد مسلمان نیز در سالهای اول ظهور اسلام از امکان خواندن و نوشتن بی بهره بوده اند. در آن زمان پوست های درخت خرما و نی به اندازه کافی برای نوشتن در دسترس مردم قرار داشته است.»^۲

«مویر» از قول «کاتب الواقدی» مینویسد در زمان محمد، اهالی مکه بمراتب بیشتر از مردم مدینه از هنر نوشتن برخوردار بودند، بطوریکه بعد از جنگ بدر بسیاری از زندانیان جنگی مکه مجبور شدند به بچه های اهل مدینه سواد خواندن و نوشتن بیاموزند. هریک از اسرای جنگی موظف بود، به ده پسر سواد خواندن و نوشتن بیاموزد و فقط هنگامی که این وظیفه را بطور کامل انجام میداد، میتواند آزاد شود.^۳

«هارتمن» نیز اشعار داشته است که در هنگام ظهور محمد، سواد نوشتن در یمن و عربستان شمالی بسیار مرسوم بود و بین مکه و ایالات مذکور و همچنین ایران روابط نزدیکی وجود داشت. «هارتمن» مینویسد: «به تحقیق میتوان گفت

1- Samuel M. Zwemer, *Studies in Popular Islam* (London: The Sheldon Press, 1934), P. 101.

2- William Muir, K.C.S.I., *The Life of Mohammed*, edited by T.H. Weir (Edinburgh: John Grant, 1911).

3- *Ibid.*

که نوشتن روی پوست در زمان ظهور محمد یک رسم عادی برای شعرا و تجار و غیره بشمار میرفت.^۱

دلایل بسیاری در دست است که در زمان ظهور محمد سواد خواندن و نوشتن در مکه مرسوم بود و آنهایی که خلاف این ادعا را دارند قادر به ارائه مدارک کافی نشده اند. برای مثال علی خلیفه چهارم و امام اول شیعیان بعضی از دستورات و احکام محمد را می نوشت و برای اینکه همیشه آنها را در دسترس داشته باشد، لوله میکرد و آنها را به قبضه شمشیرش می بست.^۲ گفته شده است که جابر و یاسر دو نفر از شمشیرسازان مکه، موقعی که محمد از نزدیک آنها عبور میکرد، مشغول خواندن تورات و انجیل بودند و محمد به آنها گوش فرامیداد. در جلد اول احادیث نبوی صحیح البخاری نیز میخوانیم که «ورقه بن نوفل»، عموی خدیجه عادت به خواندن انجیل داشت و آنها را با الفبای عبری می نوشت. البته بعضی گفته اند وی آنها را به زبانهای عبری و عربی هر دو مینوشت.^۳

بدون تردید ظهور اسلام باعث پیشرفت سواد خواندن و نوشتن در عربستان شد، اما آنها بوجود نیاورد. «لوثی چیخو» در کتاب خود تحت عنوان مطالعات عربی در ادبیات مسیحی قبل از اسلام، یک فصل کامل برای اثبات اینکه هنر نوشتن مدتها قبل از هجرت محمد از مکه به مدینه بوسیله مسیحی ها در عربستان شمالی و جنوبی رایج شده بود، اختصاص داده است.^۴ حروف نباتی و نسخی که هم امروز در زبان عربی معمول است، در اصل بوسیله مسیحی ها ایجاد شده است.

1- Von Martin, Hartman, *Der Islamische Orient* (Leipzig: 1909), vol ii, p. 425.

2- Muir, *The Mohammedan Controversy*, p. 114.

۳- عفتانی، تفسیری بر فتح الباری، جلد اول، صفحه ۱۹

4- *Encyclopedia of Islam*, 5 vols. (London and Leiden: 1913-38).

«برگر»^۱ و «ول هوسن»^۲ هر دو نقش مسیحی ها را در ایجاد زبان عربی تأیید کرده اند.

همچنین در کتاب الاغانی میخوانیم که «ورقه بن نوفل» قسمتهایی از انجیل را با حروف عبری می نوشت. ^۳ «چیخو» اشعار میدارد که قسمت بزرگی از لغات قرآن، مخصوصاً اسامی و صفات خدا و عبارات و اصطلاحاتی که درباره سرنوشت بشر در بهشت و دوزخ در دنیای اخروی شرح داده شده است و همچنین اصطلاحات مذهبی (که معمولاً مجرد نبوغ محمد بشمار رفته)، همه در اشعار مسیحیت قبل از اسلام وجود داشته است.^۴

باتوجه به وجود مدارک و دلائل متین مذکور میتوان گفت که انکارات منابع اسلامی درباره وجود سواد خواندن و نوشتن در مکه در زمان ظهور اسلام فاقد اعتبار میباشد. برای مثال البلاهوری^۵ تعداد آنهایی را که در زمان محمد سواد خواندن و نوشتن داشته اند، هفده نفر ذکر نموده است که نمیتواند بنا به دلائل مذکور مبنای منطقی داشته باشد. یکی دیگر از مؤلفین اسلامی، بنام «فتح الباری»^۶ تعداد منشیان محمد را ۴۲ نفر ذکر کرده است.^۷ اگرچه ادعای مؤلف مذکور را بر طبق مدارکی که در این بحث شرح داده شد، میتوان اغراق آمیز دانست، معیناً تعدادی

1- *History de l'Ecriture Chretienne en Arabie Avant l'Islam*, p. 287.

2- J. Wellhausen, *Reste Arabischen Heidentums* (Berlin: 1897), p. 232.

3- ابوالفرج اسیبانی، کتاب الاغانی، ۲۱ جلد، (قاهره: ۱۹۲۷/۳۶)، جلد سوم، صفحه ۱۴

4- Louis Cheikho, *Le Christianisme et la Litterature Chretienne en Arabie Avant l'Islam*, vol. ii, pp. 158-95.

5- احمد بن یحیی البلاذری، انساب الاشراف، تنظیم بوسیله محمد حمیداله (قاهره: دارالمعارف، ۱۹۰۹).

6- فتح الباری، شرح البخاری، (قاهره: ۱۳۰۰ و ۱۳۱۹ هجری)، جلد نهم، صفحه ۱۹.

7- «پاول کازانوا» با ذکر پنج مأخذ معتبر، اسامی ۴۲ نفر منشی محمد را ذکر کرده است.

Pau] Casanova, *Mohammed et la Fin du Mond* (Paris: 1911-24), pp. 96-97.

را که «عسقلانی» بعنوان منشیان محمد ذکر کرده، دلیل بر آنست که هنر خواندن و نوشتن در زمان محمد غیر مرسوم نبوده است. سوابقی وجود دارد که بر طبق دستور محمد، نامه هائی به حکام خارجی نوشته میشده و حتی با کلیمی ها به زبان عبری مکاتبه میشده است.^۱ علت اینکه محمد بعد از ادعای نبوت وظیفه خواندن نامه های وارده را به ملازمانش وا گذار میکرد، باید در مناسبات مربوط به مدیریت او جستجو کرد.

در بین زنان محمد نیز حداقل عایشه و سمنه از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده اند. در قرآن در ۲۴۰ مورد سخن از کلمات «نوشتن» و «کتاب» رفته است و این خود دلیل بارز و گویائی از متداول بودن خواندن و نوشتن در آن زمان بوده است. از طرف دیگر مسلم است که کسی که گوینده کلمات مذکور بوده، یعنی خود محمد، طبیعتاً نمیتوانسته است شخص بیسوادى باشد.

اهالی مکه نیز مانند مصریها در زمان ظهور محمد بسیار شائق نوشتن بودند و کلیه امکانات و تسهیلات لازم را برای این کار در اختیار داشتند. سوابق موجود حاکی است که نماینده های محمد در خارج بوسیله مکاتبه ارتباط برقرار میکرده اند. مهمترین عواملی که برای نوشتن مورد استفاده قرار میگرفتند، عبارت بودند از چرم، برگ درخت خرما، پوست کتف شتر، کوزه های شکسته، سنگهای سفید مسطح، لوحه های چوبی، پوست های مختلف و پاپیروس.^۲ «موریتز» میگوید: «به یقین میتوان گفت که در شهر تجارثی «پترا» هنر نوشتن در آغاز قرن سوم معمول و مرسوم بود.»^۳

با توجه به دلائل و مدارک مذکور در بالا و این واقعیت که محمد خود دارای تعدادی منشی بود، به تحقیق میتوان ادعا کرد که در آن زمان در پایتخت مذهبی عربستان، یعنی مکه که مخصوصاً زیارتگاه عمومی مردم آن منطقه بود و تعداد

1- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 103.

2- *Encyclopedia of Islam*, Article on "Arabie."

3- *Ibid.*

زیادی از افراد برای زیارت به این شهر رفت و آمد میکردند، بیش از تعداد هفده نفر با سواد در این شهر وجود داشته است. محمد نیز خود شخص با هوشی بود و برای مدت‌های طولانی اداره امور تجارتنی خدیجه را بر عهده داشت و با توجه به اینکه در شهر دور دست سوریه رفت و آمد میکرد و انتقال کالاهای تجارتنی بین مکه و سوریه را هدایت مینمود، به یقین فرصت کسب سواد حاصل کرده بوده است. «مارگولیوت» معتقد است که محمد در مکه مغازه ای داشته و صورت محاسبات و دادوستد مغازه مذکور را شخصاً اداره میکرد است.^۱ بهر حال اگر هم محمد در سوریه فرصت کسب سواد خواندن و نوشتن را حاصل نکرده باشد، میتواندست است هنر مذکور را از یکی از دو همسران با سوادش (عایشه و حفصه) آموخته باشد. گروهی از محققین نیز با استناد به آیه ۴۸ سوره عنکبوت اظهار داشته اند که محمد قبل از بعثت قادر به نوشتن نبوده، ولی پس از بعثت هنر مذکور را فرا گرفته است. آیه ۴۸ سوره عنکبوت در این جهت میگوید:

وَمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَحِطُّوا بِمَا فِي كِتَابِ الْبُطُورِ ۝

«و تو از این پیش قادر به خواندن کتاب و نوشتن خط با دست راست نبودی تا مبادا مبطلان شک آورند.»

با وجود کلیه دلایل و مدارک مذکور، چگونه مسلمانان میتوانند چشمهای خود را بروی کلیه حقایق مزبور بسته و سواد محمد را انکار کنند؟

بزرگترین دلیلی که مسلمانان قشری درباره بیسواد بودن محمد ارائه میدهند، ذکر کلمه «امی» در قرآن است. کلمه «امی» درشش مورد در قرآن ذکر شده و بعضی از مترجمین و مفسرین قرآن برای آن مفهوم «بیسواد» قائل شده اند. بنا براین بی مناسبت نیست کلمه «امی» و مفهوم آنرا مورد یک بحث تحلیلی قرار دهیم و ببینیم آیا مفهوم واقعی کلمه مذکور چیست و هدف قرآن از ذکر کلمه مذکور چه بوده است. اما قبل از ورود به بحث بهتر است به ذکر آن قسمت از آیه هائی که در قرآن کلمه «امی» در آنها بکار برده شده است پردازیم:

1- D.S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (London: 1905), pp. 67-69.

آیه ۷۸ سوره بقره میگوید:

وَمِنْهُمْ أَقْسِيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ۝

«و از آنها اقسیونی^۱ هستند که کتاب را امیدانند، اما آرزوهائی در سر می پرورانند و تنها پای بند خیالات خود هستند.»

آیه ۲۰ سوره آل عمران حاکی است:

... وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأَحْمِينَ اسْأَلْتُمْ فَلَنْ أَسْأَلُوا فَقَدْ أَهْتَدُوا ...

«... و بگو با اهل کتاب و امیین (آیا شما ایمان میاورید؟) اگر آنها ایمان آوردند، پس هدایت شده اند...»

آیه ۷۵ سوره آل عمران میگوید:

وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِطَاعِ يُودِعُ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُودِعُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأَحْمِينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

«و از اهل کتاب بعضی تا آن حد درستکارند که اگر مال بسیاری به آنها امانت بسپاری، رد امانت کنند و برخی از آنها تا آن اندازه نادرست هستند که اگر یک دینار به آنها امانت دهی، آنرا پس ندهند بجز آنکه بر مطالبه آن سخت گیری شود، از اینرو که گویند برای ما پیروان کتاب خوردن مال غیر گناهی ندارد و این سخن را به خدا نسبت میدهند، در صورتیکه میدانند که به خدا نسبت دروغ می - بندند.»

آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره اعراف اشعار میدارد:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ ... فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ...

«آنهاست که از رسول پیغمبر امی متابعت میکنند... پس به خدا و رسول پیغمبر امی ایمان بیاورید...»

۱- مهدی الهی قمشه ای، قرآن مجید با منتخب التفسیر فارسی، به سرمایه نصرت اله شیخ المراقین بیات، به خط سید حسین میرخانی، و بدون ذکر نام ناشر، ۱۳۲۷ خورشیدی، صفحه ۱۷، برای «امی» ترجمه «یهودی عوام» و «بیسواد» هر دو قائل شده است.

آیه ۲ سوره جمعه میگوید:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا قَدْ آتَاهُم ...

«او خدائی است که از بین امتیبین رسولی از میان آنها برانگیخت...»^۱ در حالیکه بزرگترین دلیل آنهایی که محمد را بیسواد پنداشته و قرآن را معجزه یک پیامبر بیسواد دانسته اند، وجود کلمه «امی»^۲ است که بعضی از مترجمین و مفسرین برای آن مفهوم «بیسواد» قائل شده اند، اما تحقیقاتی که بوسیله دانشمندان اسلام شناس بعمل آمده، این عقیده را مردود میسازد. «اگوست مولر»^۳ معتقد است کلمه «امی» یک لغت مخلوط عبری و عربی است که از اصل کلمه عبری "goi" و یا "goyim" وارد زبان عربی شده است. این کلمه بوسیله محمد بوجود نیامده، بلکه وی آنرا در هنگام استماع یک سخنرانی اقتباس کرده و معنی «یکی و یا کلیه آنهایی را که از تژاد اسرائیل نیستند» و یا «فاقد کتاب مقدس آسمانی هستند» افاده میکند. این موضوع را عموم قرآن شناسان معروف از قبیل «توری»^۴، «پالمر»^۵، «رودول»^۶، «لین»^۷، «وری»^۸، «نولدک

۱- کلیه آیات مذکور بغیر از آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ در مدینه نازل شده است.

۲- هیچیک از فرهنگ های لغت عربی نه تنها برای کلمه «امت» بلکه برای هیچیک از مشتقات آن مفهوم «بیسواد» قائل نشده اند. بعلاوه هیچیک از افرادی که در زبان عربی صاحب نظر هستند، تا کنون برای کلمه «امت» هیچ مفهومی که به کلمه «بیسواد» نزدیک باشد، نگار نبرده اند. تنها بعضی از مفسران قرآن کلمه «امی» را به «بیسواد» تفسیر کرده اند.

3- William Muller, *The Life of Mohammed*, ed., T.H. Weir (Edinburg: 1923).

4- Charles Cutler Torrey, *The Jewish Foundation of Islam* (New York: Ktav Publishing House, Inc., 1967), p. 38.

5- E.H. Palmer, *The Koran* (London: 1951), p. 48.

6- J.M. Rodwell. *The Koran* (London: 1937).

7- E.W. Lane, *An Arabic-English Lexicon*, 2 Books, (London: 1863-93), p. 92.

8- E.M. Wherry, *A Comprehensive Commentary on the Quran: Comprising Sale's Translation and Preliminary Discourse*, 4 vols., (London: Kegan Paul, 1896).

شوالی»^۱، و غیره تأیید کرده اند.

یکی از دلالتی که «توری»^۲ برای اثبات این عقیده که کلمه «امی» معنی «فرد و یا افراد غیر یهودی» میدهد، بیان کرده، مدلول آیه ۷۸ سوره بقره مذکور در بالاست. توضیح اینکه سوره بقره بعد از آنکه از آیه ۴۰ بعد راجع به یهودیان بحث میکنند، در آیه ۷۸ ادامه میدهد: «و در بین آنها (امییونی) هستند که با کتب مقدس آشنائی ندارند، ولی آرزوهائی در سر می پرورانند و پای بند خیالات خود هستند.» سپس آیه ۷۹ سوره مذکور ادامه میدهد:

قَوْلِ الَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ يَأْتِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْرُوا بِهِ ثُمَّ قَلِيلًا قَوْلِ لَهْمُ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيَهُمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ○

«وای بر آنهایی که کتب مقدس را با دست های خود مینویسند، سپس میگویند این کلام خداست و به بهای اندک میفروشند. وای بر آنهایی که با دستهایشان چنین مطالبی را مینویسند و وای بر آنها با چیزهائی که بدینوسیله کسب میکنند.»
باتوجه به آیه مذکور و جمله «وای بر آنهایی که کتاب را با دستهای خود مینویسند» و همچنین با در نظر گرفتن این واقعیت که جمله مذکور بطور مستقیم به «امییون» بر میگردد، تردیدی باقی نخواهد ماند که کلمه «امی» در قرآن نمیتواند مفهوم «بیسواد» داشته باشد. زیرا اگر کلمه «امی» معنی «بیسواد» میداد، قرآن نمیبایستی از «امییون» انتظار نوشتن داشته و بر آنها «وای» بفرستد. آیه ۲۰ سوره آل عمران نیز به شرح بالا «اهل کتاب» و «امییون» را در کنار یکدیگر بکار برده و در حالیکه هدف آیه مذکور از ذکر عبارت «اهل کتاب» یهودیان و مسیحیان بوده است، قصد آیه مزبور از ذکر «امییون» جز «فرد و یا افراد غیر کلیمی» مفهوم دیگری نمیتواند باشد.

1- Noldeke - Schwally, *Geschichte des Qorans*, vol. I, (Leipzig: 1909).

2- Quoted by: Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, p. 38.

«رودول»^۱ در تفسیری که بر آیه ۱۵۸ سوره اعراف نوشته، کلمه «امی» را برابر با کلمه «ژاد» در زبان یونانی و کلمه "goyim" در زبان عبری گرفته است. آیه ۱۵۸ سوره اعراف میگوید:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ الْكَلِمَ الْكُبْرَىٰ الَّذِي يُوْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ
وَالْحِزْبَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

«بگو ای مردم بدرستی که من از طرف خدا رسول همه نسل بشر هستم، آن خدائی که مالک زمین و آسمان است، هیچ خدائی جز او نیست که او زنده میکند و میمیراند پس به خدا و پیغمبر امی او که به خدا و سخنان خدا پای بند است ایمان بیاورید و او را پیروی کنید شاید هدایت شوید.»

«رودول» معتقد است اگرچه محمد برای ارائه قرآن بعنوان معجزه نبوتش وانمود میکرد که از سواد خواندن و نوشتن محروم بوده و میل داشت پیروانش قرآن را بعنوان معجزه نبوت او تلقی کنند، ولی بدون تردید با داستانهای تورات آشنا بوده است.^۲

اعم از اینکه عقیده «رودول» درست یا نادرست باشد، میتوان بقول دکتر «وری» متکی شد و یقین کرد که کلمه «امی» را یهودیها به محمد اطلاق میکردند و با این عمل هدفشان تحقیر محمد بوده است. زیرا یهودیها نبوت را مخصوص قوم خود میدانستند و معتقد بودند نبوت موهبتی است که تنها برای قوم اسرائیل مقرر شده و باید منحصر به سلسله آنها باشد و لذا با تحقیر، به محمد «پیغمبر امی» یعنی پیامبر غیر یهودی خطاب میکردند و محمد این کلمه را از آنها آموخته و در فرصت های مناسب بکار برده است. بهمین دلیل است که محمد در آیه مذکور خود را پیغمبر امی که برای همه افراد انسانها مبعوث شده، میداند.

1- Rodwell, *The Koran*.

2- *Ibid*.

دلیل دیگر مبنی بر اینکه کلمه «امی» در قرآن به معنی «غیر یهودیان» بکار رفته، مدلول آیه ۷۵ سوره عمران مذکور در بالا است که کلمه «امیین» را بعد از کلمه اهل کتاب و برای غیر یهودیانی که مال مردم را میخورند و به خدا نسبت کذب میدهند، بکار برده است. کمی دقت در مفهوم آیه مذکور نشان میدهد که کلمه «امیین» از لحاظ منطقی نمیتواند مفهوم «بیسواد» داشته باشد، زیرا معقول نیست، قرآن کلمه «بیسوادان» را در برابر «یهودیان» بکار برد و بگوید «یهودیان بیسواد» که مال مردم را میخورند، ولی بکار بردن کلمه «غیر یهودیان» در برابر «یهودیان» انطباق عقلانی و منطقی مقبول تری با مفهوم آیه خواهد داشت.

صرفنظر از دلائل مذکور در بالا در کلیه مواردی که در قرآن کلمه «امی» بکار رفته، بغیر از مورد آیه ۲ سوره جمعه، بدون استثناء بحث از یهودیان و اعمال و رفتار آنها در میان بوده و میتوان گفت که کلمه «امی» یعنی «غیر یهود» در برابر «یهود» بکار رفته است. حتی آیه ۲ سوره جمعه نیز که میگوید: «او خدائی است که از بین (امیین) پیغمبری از میان آنها برانگیخت»، هدفش این بوده است که خداوند از بین «غیر کلیمی ها» رسولی برای اعراب برگزید.

با وجود استدلالات مذکور در بالا تردیدی باقی نخواهد ماند که کلمه «امی» در قرآن مفهوم «غیر یهودی» دارد، نه «بیسواد»، معیناً باز هم بحث را در این زمینه ادامه میدهیم.

الطبری در باره مفهوم کلمه «امی» در تفسیر آیه ۲۰ سوره آل عمران مینویسد: «(امیون) در میان اعراب به آنتهایی خطاب میشود که از کتب مقدس آسمانی پیروی نمیکنند.»^۱

کتاب فرهنگ لغت تاج العروس اشعار میدارد که محمد از سواد خواندن و

۱- محمد بن جریر الطبری، طریقہ الامم والملوک، ۱۲ جلد (قاہرہ: ۱۳۲۶ هجری)، جلد سوم،

نوشتن برخوردار بود، اما «قادر به تشخیص و تمیز نوشته خوب از بد نبود.»^۱ بعلاوه احادیثی نیز وجود دارد که حاکی است، محمد خواندن و نوشتن را پس از بعثت به نبوت آموخت.^۲

ابن عباس در تفسیر آیه ۲۰ سوره آل عمران میگوید کلمه «اقمی» به آنهایی اطلاق میشود که نه پیامبری برای هدایتشان ارسال شده و نه کتاب آسمانی برایشان نازل شده است.^۳ الطبری در تفسیر آیه مذکور مینویسد کلمه «اقمی» به افرادی خطاب میشود که کتابی از آسمان برایشان نازل نشده است، مانند اعرابی که بدون دین باقی ماندند، ولی یهودیان و مسیحیانی که از کتب آسمانی خود پیروی میکردند، «اهل کتاب» خوانده شده اند.^۴ تفسیر ابن عباس بدون تردید ثابت میکند که «اقمی» معنی «افراد غیر کلیمی» میدهد، نه «بیسواد».

در ترجمه ها، تفسیرها و نوشته های مسلمانان عرب نیز شواهدی وجود دارد که نشان میدهد کلمه «اقمی» مفهوم «بیسواد» ندارد و در نتیجه با استناد به نوشته های مذکور میتوان گفت که محمد از سواد نوشتن و خواندن برخوردار بوده است. از جمله محمد علی^۵ در ترجمه ای که از قرآن در سال ۱۹۱۷ منتشر کرده، در تفسیر آیه ۷۵ سوره بقره یا عقیده «رودول» و «لین» درباره ترجمه کلمه «اقمی» به «افراد غیر یهودی» بشدت مخالفت کرده است، ولی شگفت آنجاست که نامبرده در تفسیر سوره جمعه کلمه «اقمی» را به «افراد مکی» ترجمه کرده و از فحوای ترجمه و تفسیر او مستفاد میشود که محمد بعد از بعثت اگرچه از منشی و

۱- نقل از

Samuel M. Zwemer, *Studies in Popular Islam* - P. 106.

2- *Ibid.*

۳- ابن عباس، جلد دوم، صفحه ۲۲۶

۴- الطبری، *طریقه الامم والملوک*، جلد سوم، صفحه ۱۴۲

5. Mohammed Ali, *The Holy Koran* (Woking, 1917).

کاتب استفاده میکرده، معیناً از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده است.^۱ در مقدمه قرآن مذکور شرحی وجود دارد که حاکی است محمد در زمان مرگ قرآنی که سوره ها و آیه های آن دارای همان ترتیبی است که امروز در دست ماست، از خود باقی گذاشته است. همچنین شواهدی در دست است که نشان میدهد بعضی از سوره های قرآن حتی در زمان محمد و در موقع نزول بصورت نوشته وجود داشته است. از جمله شواهد مذکور میتوان آیه ۷۹ سوره واقعه را به شرح زیر ذکر کرد:

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ۝

«هیچکس نباید (قرآن را) لمس کند، بجز افراد پاک.»

بدیهی است که اگر در زمان محمد متون قرآن بصورت نوشته وجود نداشت و تنها در اذهان حافظین قرآن ذخیره شده بود، چگونه آیه مذکور میتوانست نازل شود و توصیه کند که فقط با دست پاک باید قرآن را لمس کرد.

همچنین عمر خلیفه دوم در موردی اظهار داشته است که نسخه ای از سوره طه بطور کامل بصورت نوشته شده در خانه فاطمه دختر پیغمبر کشف شده است.^۲ در اینصورت چه کسی غیر از محمد میتواند سوره مذکور را نوشته باشد؟

مذاهب سنی و شیعه درباره با سواد بودن محمد با یکدیگر اختلاف عقیده دارند. سنی ها معتقدند محمد از سواد خواندن و نوشتن محروم بوده، ولی اهل تشیع عقیده دارند که محمد با سواد بوده است.

«اسپرنگر» میگوید، یکی از نویسندگان عرب بنام «محمد بن محمد بن نومان» (متوفی در سال ۴۱۳ هجری) کتابی نوشته و در کتاب مذکور ثابت کرده است که محمد از سواد خواندن و نوشتن برخوردار بوده است.^۳

عقیده اهل تشیع درباره با سواد بودن محمد در کتاب *حیات القلوب* تشریح

1- Ibid., p.362.

2- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p.108.

3- Ibid., p.109.

شده است. این کتاب که بزبان فارسی نوشته شده و «جیمز مریک»^۱ در سال ۱۸۵۰ در بوستون آنرا تحت عنوان **زندگی و مذهب محمد** به زبان انگلیسی ترجمه کرده است، در مقدمه کتاب مذکور مینویسد: «در باره کلمه (اقی) روایات مختلف وجود دارد. عده ای به این علت به پیغمبر عنوان (اقی) داده اند که وی قادر به خواندن و نوشتن نبوده است. گروه دیگری معتقدند کلمه (اقی) صفتی است که محمد را به امتش مربوط میکند و حاکی از آنست که وی نیز مانند سایر اعراب بیسواد بوده است. بعضی از افراد نیز عقیده دارند که کلمه (اقی) از کلمه (ام) به معنی (مادر) گرفته شده و دلیل اختصاص عنوان مذکور برای پیغمبر آن بوده است که وی مانند یک بچه نوزاد ساده بوده است. روایاتی نیز وجود دارد که حاکی است کلمه (اقی) مفهوم انتساب به مکه را دارد و پیغمبر به این علت (اقی) نامیده شده که اهل مکه بوده است.»

امام جعفر صادق میگوید ظهور محمد را از بین قومی که اگر چه سواد خواندن و نوشتن داشتند، ولی از داشتن کتاب آسمانی بی بهره بودند و بهمین علت «اقی» نامیده شده اند، باید یک موهبت الهی و آسمانی دانست.^۲

روایت است که شخصی از امام محمد تقی، امام دهم شیعیان سؤال کرد، چرا پیغمبر «اقی» نامیده شده است. امام محمد تقی قبل از پاسخ به پرسش مذکور، از عقیده اهل نسن در این باره پرسش کرد. پاسخ داده شد که فرقه نسن، پیغمبر را بیسواد دانسته اند. امام محمد تقی بر آنها لعنت فرستاد و گفت این یک دروغ است، زیرا چگونه پیغمبر میتواند برای ارشاد و هدایت دیگران برگزیده شود و خود بیسواد باشد.^۳ ... از امام جعفر صادق روایت است، هنگامی که ابوسفیان به قصد جنگ^۱ حد حرکت کرد، عباس نامه ای برای محمد ارسال و ویرا از

1- James Merrick, *The Life and Religion of Mohammed* (Boston: 1850).

2- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 110.

3- *ibid.*

موضوع حرکت ابوسفیان برای جنگ آگاه کرد. محمد هنگامی که گروهی از ملازمانش در باغ مدینه اطراف او گرد آمده بودند، نامه مذکور را دریافت کرد و پس از خواندن نامه به پیروان خود دستور داد وارد شهر شوند و خبر مذکور را به آگاهی آنها رسانید. امام جعفر صادق همچنین تأکید کرده است که پیغمبر دارای سواد خواندن و نوشتن بوده است.^۱

یکی از دلائل اهل تشیع برای اثبات با سواد بودن محمد واقعه امضای عهدنامه بین محمد و طایفه قریش در سال ششم هجرت، در حدیبیه نزدیک مکه است. البخاری در صحیح البخاری^۲ و ابن هشام در سیرت الرسول^۳ به تفصیل واقعه مذکور را شرح داده اند.

البخاری مینویسد، در هنگام تهیه عهدنامه بین محمد و طایفه قریش، علی برای برای نوشتن عهدنامه مذکور از طرف محمد انتخاب شد و محمد به وی دستور داد، در هنگام نوشتن متن عهد نامه برای محمد عنوان «رسول خدا» قائل شود و بنویسد «عهدنامه ای بین محمد رسول خدا و سهیل بن عمر». اما سهیل بن عمر با ذکر عنوان «محمد رسول خدا» در عهدنامه مورد نظر مخالفت ورزید و اظهار داشت اگر طایفه قریش میتوانندستند محمد را بعنوان رسول خدا قبول کنند، اصولاً نوشتن چنین عهدنامه ای الزام آور نبود. لذا سهیل بن عمر به علی اظهار داشت عنوان «محمد رسول خدا» را حذف کند و بجای آن بنویسد «محمد بن عبدالله». علی پیشنهاد سهیل - عمر را رد کرد و به حق خدا سوگند خورد که هیچگاه عنوان «رسول خدا» را از محمد جدا نخواهد کرد. البخاری مینویسد کار که بدینجا رسید، محمد متن عهدنامه را از علی گرفت و خودش نوشت: «محمد بن عبدالله».^۴

1- Merrick, *The Life and Religion of Mohammed*, pp. 86-87.

۲- محمد بن اسماعیل البخاری، صحیح البخاری، ۹ جلد (قاہرہ: الشب)، جلد دوم، صفحہ ۱۷۰

۳- عبدالملک بن هشام، سیرت رسول اله، تنظیم از بلاغ، جلد دوم، صفحہ ۱۷۵

4- Leon Caetani, *Annali dell' Islam*, 5 vol. (Milano: 1905-13);

محمد بن جریر طبری، طریقه الامم والملوک، جلد سوم، صفحہ ۱۲۵

«مویز» درباره عهدنامه بین محمد و طایفه قریش در حدیبیه که به «سوگند رضوان» معروف شده است، شرح مبسوطی ارائه داده و اگرچه درباره امتناع علی از نوشتن «محمد بن عبدالله» ذکر بی‌مان نیاورده، نوشته است که محمد خود این عبارت را به عهدنامه اضافه کرد. «مویز» از قول «واقدی» در پاورقی کتاب خود نوشته است، محمد در انتهای عهدنامه جمله زیر را به متن عهدنامه افزود:

«تعهدات این عهدنامه باید متقابل بوده و آنچه را که ما در مقابل شما بر عهده می‌گیریم، شما نیز باید انجام همان موارد را در برابر ما بر ذمه بگیرید.»^۱

علی بقاوی^۲ در تفسیری که برای آیه ۲۶ سوره فتح نوشته و طبری نیز در کتاب المواهب الدنیا،^۳ موضوع عهدنامه مذکور و کیفیت مخالفت سهیل بن عمرو را با ذکر عنوان «رسول خدا» برای محمد به تفصیل تشریح و مورد بحث قرار داده اند.

«اسپرنگر» از قول «قستلانی» مینویسد زمانی در اسپانیا موضوع بیسواد بودن و یا با سواد بودن محمد مورد بحث بوده، در این جریان «اونپاس» فیلسوف معروف اظهار میدارد که محمد هم سواد خواندن داشته و هم سواد نوشتن. در بحث مذکور مسلمانان به آیه ۴۷ سوره عنکبوت استناد و اعتراف میکنند که محمد بعد از بعثت قدرت خواندن و نوشتن کسب کرده است.^۴

«اسپرنگر» همچنین از قول مؤلفین عرب مینویسد، محمد نه تنها سواد خواندن و نوشتن داشته، بلکه حتی در این کار استاد بوده و از دستخط زیبایی نیز بهره می‌برده است. «اسپرنگر» در جهت اثبات ادعای مذکور مینویسد، روزی محمد به یکی از کاتبانش به شرح زیر گفته است:

«دوات را زمین بگذار، قلمت را بتراش، دندان‌های «س» را تقسیم کن و «م» را

1- Sir William Temple Muir, *The Life of Mohammed* (Edinburgh: 1883).

2- Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 111.

3- *Ibid.*

4- *Ibid.* p. 112.

آنقدر طویل نویسد.»^۱

«ابن ابی شیبای» گفته است پیغمبر قبل از رحلت قادر به خواندن و نوشتن بوده و من افرادی را می شناسم که بر این امر گواهی خواهند داد.»^۲ با توجه به اینکه «ابن ابی شیبای» در سال ۱۰۵ هجری وفات یافته است، میتوان یقین داشت که قول او صحت دارد.

دلیل معتبرتر و قاطع تر از کلیه دلائل مذکور در بالا مبنی بر با سواد بودن محمد، عملی است که وی در روز ۴ ژوئن ۶۳۲ میلادی سه روز قبل از وفات انجام داد. بسیاری از شخصیت های معتبر اسلامی ناظر اقدام مذکور محمد بوده و دلیل مذکور کلیه تردید هائی را که درباره با سواد بودن محمد وجود دارد، خنثی میکند.

شهرستانی در این باره مینویسد، پیغمبر گفت: «یک قلم و دوات و یک برگ تحریر برای من بیاورید، زیرا قصد دارم مطالبی بنویسم که بعد از مرگ شما گمراه نشوید.»^۳ روایت مذکور از زبان کسی که شخصاً ناظر و مستمع سخنان محمد بوده، نقل شده و همه پیروان محمد صحت آنرا گواهی کرده اند. تاکنون هیچیک از مقامات اسلامی با این امر که محمد شخصاً در بستر مرگ، برای نوشتن اظهار علاقه کرده، مخالفت نکرده اند. «اسپرنگر» لا اقل فهرست ۹ مدرک معتبر که واقعه مذکور را تأیید کرده اند، در کتاب خود ذکر کرده است.^۴ «مویر» درباره واقعه مذکور مینویسد:

«محمد در هنگام وفات، در زمانی که عمر و گروهی از بزرگان اسلام و صحابه او در اطاقی که وی بستری بود، حضور داشتند، با صدای بلند گفت: (یک قلم و دوات و صفحه ای کاغذ برای من بیاورید، میخواهم مطالبی را برای شما

1- Ibid. p. 113.

2- Ibid.

۳- محمد بن عبدالکریم شهرستانی، کتاب الملل والنحل؛ ابو عبدالله محمد بن سعد، کتاب طبقات الکبیر، ۶، جلد، تصحیح بوسیلہ ساچو (لیدن: ۱۳۲۲ هجری)، صفحه ۱۴۹.

4- Sprenger, *The Life of Mohammed*.

بنویسم که برای همیشه شما را از گمراهی نجات دهد.) عمر میگوید، من با خود فکر کردم، آیا مطالب قرآن کافی نیست که ما را از گمراه شدن مصون دارد؟ در این موقع همسران محمد گفتند، باید قلم و دوات و برگ تحریری تهیه کرد و به وی ارائه داد. یکی از همسران محمد اظهار داشت: «آیا وضع او در حال حاضر چگونه است؟ آیا حالت هذیان ندارد؟»

عمر آنها را مورد سرزنش قرار داد و گفت: «ساکت باشید و عاقلانه رفتار کنید، شما موفقی که آقایان بیمار میشوند اشک میریزید و هنگامی که بهبود می یابد او را در آغوش میگیرید.» اگرچه تذکر عمر معمولاً نباید در محمد تأثیر نامطلوبی داشته باشد، ولی او آنقدر نسبت به همسرانش حسود بود که حتی در بستر مرگ نیز حاضر نبود، کسی همسرانش را با حسن نیت موعظه کند، لذا با شنیدن این حرف محمد برآشفته شد و اظهار داشت: «لما در واقع آنها بهتر از تو هستند.»^۱

نکته جالب توجه در بحث مربوط به اینکه آیا محمد سواد خواندن و نوشتن داشته است یا نه، آیه اول سوره علق،

إِنَّمَا أَنشأ الإنسانَ لئلاَّ يحقرَ ﴿۱﴾ «بخوان بنام پروردگارت که (عالم را) خلق کرد.»
و یا بعقیده کلیه مسلمانان اولین آیه ای است که برای محمد نازل شده است. محمد میگوید هنگامی که من در غار حرا بودم، جبرئیل بر من نازل شد و گفت: «بخوان.» پاسخ دادم: «نمیتوانم بخوانم.»

آن شخص دستش را روی شانه ام قرار داد و مجدداً گفت: «بخوان.»
باز محمد جواب داد: «نمیتوانم بخوانم.»

آن شخص دو دستش را روی شانه محمد فشار داد و گفت: «بخوان.»
محمد میگوید، فشار دستهای آن شخص طوری مرا متالم کرد که نزدیک بود از حال بروم، لذا پرسیدم: «چه باید بخوانم؟»

شخص مذکور گفت:

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝

یعنی «بخوان بنام پروردگارت که ترا خلق کرد.»

مسلمانان این واقعه را به این نحو تفسیر میکنند که چون محمد سواد نداشته، نتوانسته است بخواند.

«هرشفلد»^۱ میگوید عقیده مسلمانان در این باره ناشی از سوء تفاهمی است که در ترجمه و تفسیر کلمه «اقراء» بعمل آمده است. وی معتقد است که کلمه «اقراء» ترجمه عربی آیه ۲۶ فصل چهارم و آیه ۸ فصل دوازدهم سفر تکوین تورات است و برای کلمه «اقراء» همان ترجمه و تفسیری را باید قائل شد که برای آیات مذکور در سفر تکوین تورات اختصاص یافته است.

آیه ۲۶ فصل چهارم سفر تکوین میگوید: «و برای شیث پسری متولد شد و او را انوش نام نهاد و در آنوقت به ذکر نام یهوه پرداختند.» آیه ۸ فصل دوازدهم سفر تکوین نیز میگوید: «... پس از آنجابه کوهی که بطرف شرق بیت ثیل محدود بود کوچ کرده، خیمه خود را در آنجا برپا نمود و در آنجا برای خداوند محرابی بنا نهاد و نام یهوه را ذکر کرد.»

«هرشفلد» میگوید همانطور که در دو مورد بالا در تورات در مورد اول آدم و در مورد دوم، ابراهیم هر دو نام خدا را ذکر کرده اند، هدف آیه اول سوره علق نیز درباره افسانه ظهور جبرئیل و تکلیف او به محمد که نام خدا را بخواند، در واقع این بوده است که محمد نام خدا را در ذهن یاد آور شود و آنرا در ضمیر خود ذکر کند.

جالب توجه آنجاست که هیچیک از نویسندگان در صحت عقیده مذکور تردید نکرده و حتی گروهی از نویسندگان اسلامی از جمله «ابن اسحق»، «البقاوی»، و «البیضاوی» و دیگران، الهام مذکور را درباره ظهور جبرئیل و الهام کلمه «بخوان»، یک رؤیا دانسته اند، نه یک توهم بصری. در جهت

1- Hartwig Hirshfeld, *New Research into the Composition and Exegesis of the Quran* (London: 1902), p. 18.

اثبات این عقیده باید توجه داشت که نام جبرئیل در هیچیک از آیات مکی ذکر نشده و ظاهراً در زمانی که محمد در مکه اقامت داشته، با نام جبرئیل آشنا نبوده است. با توجه به این واقعیت، موضوع بیسواد بودن محمد را میتوان کاملاً مردود دانست.

بعضی از مفسران قرآن عقیده مذکور را تأیید کرده و از جمله «عسقلانی»^۱ در نقدی که بر کتاب صحیح البخاری وارد کرده مینویسد هدف محمد از پاسخ «من نمیتوانم بخوانم» آن بوده است که «من در حال حاضر نمیتوانم بخوانم» و یا «در حال حاضر نمیتوانم بخوبی بخوانم.» زیرا در هنگام ظهور جبرئیل محمد بقول خودش، دچار وحشی غیر مترقبه شده بوده است. «عسقلانی» در ادامه این بحث اضافه میکند، بر طبق نقل یک راوی محمد در هنگام ظهور جبرئیل نگفته است. «من نمیتوانم بخوانم» و یا «من قادر به خواندن نیستم»، بلکه اظهار داشته است: «(در این وضع) چگونه میتوانم بخوانم» و یا بر طبق یک روایت دیگر محمد به جبرئیل پاسخ داده است: «من چه باید بخوانم؟»

حتی اگر ما قبول کنیم که «اقراء» معنی «خواندن» کتابی را میدهد، این موضوع دلیل بر آن نیست که محمد پاسخ داده باشد، «من نمیتوانم بخوانم»، بلکه بطوریکه «اسپرنگر» گفته است، این موضوع حاکی از آنست که محمد پاسخ داده است: «من که اکنون چیزی برای خواندن در اختیار ندارم.»^۲

صرفنظر از کلیه موارد بالا، نامه ای به خط محمد کشف شده است که اگرچه قسمتی از آن آسیب دیده، معیناً کلیه مسلمانان هندوستان (قبل از تشکیل کشور پاکستان)، صحت و اعتبار نامه مذکور و انساب قطعی آنرا به محمد مورد تأیید قرار داده و تصویر آنرا بکرات به چندین زبان منتشر ساخته اند.

۱- فتح الباری، تفسیری بر البخاری، جلد اول، صفحه ۱۸

2- Sprenger, *The Life of Mohammed* (Allahabad: 1851), p. 95.